



گذری از « شالیزار سبز »

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
نویسنده: محمدرضا یوسفی.

پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان / شماره ۵

نقد فصل

۱۲۹

احمد بروجردی

هنگامی که چکیده تحلیل کتاب «شالیزار سبز» نوشته محمدرضا یوسفی، به ویراستا پژوهشنامه احمد بروجردی سپردیم، آن هم که کارشناس زبان و ادبیات فارسی است و هم اهل خطه گیلان، نقد جداگانه‌ای به لغزشهای کتاب کاربرد گویش گیلک نوشت که پیش رو شماسند

مکان وقوع داستان، اگرچه نام و مشخصه‌ای بارز ندارد، اما بخشی از دنیای واقعی شالیکاران گیلان را به نمایش می‌گذارد. محلها آنچنان واقعی‌اند که حتی سرعت پیام‌دهی نویسنده نیز نمی‌تواند چیزی از واقعیت آنها بکاهد؛ هر چند که اگر بیشتر توصیف می‌شدند و نعلای بزرگتری از آنها در برابر خواننده قرار می‌گرفت، کمبودهای مکانی داستان جبران می‌شد. در شالیزار سبز، آدمها واقعی‌اند، مشکلات واقعی‌اند و کل داستان در مکانی واقعی با منطقی واقعی جریان می‌یابد، اما این واقع‌گرایی نویسنده، آنجا که با رنگین‌کمانهای تک رنگ گل بانو، پیامهای فراواقعی خود را به صورتی نامدین عرضه می‌کند، از یکسستی لازم تهی می‌شود و خواننده را دچار موهوم پرستی گل بانو می‌کند.

– «رنگین کمان سبز است ... توپ‌ها خوب

ریشه و جوانه می‌زنند.» [ص ۵]

– «... زردی رنگ رنگین کمان، علامت پوسیدن

توپ‌هاست.» [ص ۵]

– «... رنگین کمان، رنگ خون است، جنگ و

دعوا نشود!» [ص ۱۲]

– «... چون نشاکاری خوب پیش می‌رفت، باید

رنگین‌کمان سبز می‌بود.» [ص ۲۰]

کار بسیار خوب نویسنده در این داستان،

صنوبر، با خانواده‌اش در یکی از روستاهای گیلان زندگی می‌کند. پدرش، شالیکار است و مادرش در انتظار به دنیا آوردن کودکی است. فصل کاشت برنج رسیده و صنوبر نگران وضع جسمی مادر خود است. سختی کار برای مادر و نیاز خانواده به نیروی کار، صنوبر را بر آن می‌دارد که همانند نختری بزرگسال، در آماده‌سازی نشاء، کاشت و وجین‌نشالی و درو کردن برنج، به یاری خانواده‌اش برخیزد. او، از این آزمون بزرگ، سرافراز بیرون می‌آید.

دیدگاه:

داستان شالیزار سبز، در فاصله یک دوره کاشت، داشت و برداشت برنج اتفاق می‌افتد. این دوره، زمانی مناسب است تا نویسنده با تکیه بر واقعیات ملموس (اهمیت نیروی کار جوان و نقش مؤثر تولیدی زن در جوامع روستایی ایران) بلوغ فکری و روحی نختری نوجوان را در بوته کار و احساس مسئولیت به آزمون بگذارد. در این برش از زندگی است که صنوبر، به نماد عینی تمامی صنوبران گیلان زمین تبدیل می‌شود؛ با همان صفا و سادگی‌ها، سختکوشی و نگرانی‌های دوره کار و تلاش و عبور از بازیهای کودکانه به بازیهای جنتیتر و بزرگانه.

استفاده از واژه‌های محلی مربوط به موضوع داستان است. استفاده از واژگان محلی در داستانی که به زبان رسمی نوشته می‌شود و با گستره‌ای گوناگون از مخاطبان مختلف، با عادت‌ها، گویش‌ها، باورها و تجربیات متفاوت روبه‌رو می‌کند، کاری بسپار شجاعانه، ضروری و آموزنده است. در گروه‌های سنی مخاطب این داستان، ایجاد آشنایی با دیگر گویش‌های ایرانی، زمینه‌ساز پیوندی ریشه‌ای بین آینده‌سازان فردای این سرزمین است، اما به کاربرین این واژگان، بستگی تام و تمامی به احاطه عمیق نویسنده به طیف مفهومی، رسم‌الخط، گستره کاربردی و بارمعنایی آنها دارد. لزوم این شناخت، افزون بر ضرورت شناخت نویسنده از اختصاصات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و بوم‌شناسی محل داستان، امری انکارناپذیر است. در شالهزار سبز جای خالی این شناخت آشکارا دیده می‌شود.

در گویش مردم گیلان (گیلکی) لهجه‌ها و زیر لهجه‌های بسیاری وجود دارد که در تلفظ، نامگذاری و حتی مصداق، با یکدیگر تفاوت و گاه منافات دارند. گوناگونی لهجه‌ها آنقدر زیاد است و شگفت‌انگیز که حتی در شعاعی به طول ۵ کیلومتر، با دو یا چند لهجه و از آن عجیب‌تر با خرافه‌های متفاوتی رو به رو می‌شویم. بحث درباره چيستی و چرایی علل این پراکندگی و تفاوت‌ها در گویش مردم یک استان، به پژوهشی مردم‌شناسانه، زبان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و تاریخی - اقلیمی نیاز دارد که امید است با همت پژوهشگران فن صورت پذیرد، اما مشکل کار نویسنده در ارائه واژه‌های گیلکی، همان مشکل قدیمی و لاینحل گردآورندگان عزیز فرهنگ‌های گیلکی به فارسی است. نویسنده عزیز شالهزار سبز، بدون شناخت کافی و توجه به تفاوت لهجه‌ها و بسامدهای کاربردی و تفاوت‌های مفهومی و رسم‌الخط نگارش گیلکی، به کاری نه چندان صحیح دست‌زده و نقیصی بزرگ را بر شانه‌های داستان تحمیل کرده است؛ نقیصی که تنها با مشخص کردن موقعیت مکانی قصه و استفاده از

لهجه همان محل یا منطقه، برطرف می‌شود.

بسامد کاربرد واژه‌هایی مانند «بافه» و «پوسه» دقیقاً در منطقه‌ای محدود، قابل پذیرش است و حتی با گیلکی رسمی (زبان مردم رشت) نسبت نزدیک ندارد. از سوی دیگر، واژه‌هایی نظیر:

پاوری = همکاری در انجام مراحل کاشت و برداشت به صورت کار در برابر کار.

نش = ۱- بوته برنج آماده برای کاشت در محل اصلی. ۲- کاشتن توم‌های آماده شده.

مرز = ۱- دیواره‌های گلی کوتاهی که دور تا دور مزرعه برنج می‌سازند تا از خروج آب جلوگیری کنند. ۲- حد فاصل دو مزرعه برنج.

جو = دانه پوست‌کننده برنج، برنج نکوبیده، بزر برنج.

وچین = کندن علفهای هرز از مزرعه برنج.

فارسی انگاشته شده و در واژه‌نامه ناقص و پر از غلط (پی‌نوشت) آخر کتاب، نامی از آنها برده نشده است. در حالی که، این واژه‌ها از بار مفهومی بسیار نبرومندی در زبان گیلکی برخوردارند.

کارگیلکی نویسی این کتاب، زمانی در سر آفریده که دو بیت شعر گیلکی [ص ۱۲] در آن ارائه شده است. از چهار مصرع آن، مصرع دوم ضعف انشایی دارد و بی معنی است و صورت رسم‌الخط سه مصرع اول، سوم و چهارم نیز درست نیست.

«بُچاره واش بزه من تورا بوم تُو
لقمه نامناسیب ماهیه شور
عزیزالله بکن می‌بازو با زور
بچار آبادگونم، نوشمن بیه کور»

در همین دو بیت، واژه بچار با دو اعراب بچار و بچار آمده است. مصرع دوم کاملاً بی‌ربط است. سه مصرع دیگر نیز می‌بایستی به این صورت نوشته می‌شد:

«بُچاره واش بزه من تورا بوم تُو

...

عزیزالله! بکن می‌بازو با زور

بچار آباد گونم، نوشمن بیه کور»

از واژه‌های گیاهی و فارسی که بگزینیم، به نکاتی خواهیم رسید که نشان از کم توجهی نویسنده به ویژگی‌های مکانی داستان دارد. به عنوان نمونه، در چند جای داستان می‌خوانیم که برای حمل بار از قاطر استفاده می‌شود. اقلیم گیلان از دو منطقه زمین شناختی کاملاً مشخص تشکیل شده است؛ مناطق کوهستانی و کوهپایه‌ای و مناطق جلگه‌ای و دریا کناری. قطبهای زراعی این استان به ویژه از نظر شالیکاری، بدون هیچ استثنایی در مناطق جلگه‌ای و دریاکناری متمرکز بوده و در این نقاط نیز از قاطر برای حمل بار با مسافر استفاده نمی‌شود. از سوی دیگر، با رشد استفاده از وسائط نقلیه موتوری و گسترش روزافزون جاده‌های آسفالته، روستایی و راه‌های دسترسی، حتی در نقاط کوهپایه‌ای، امروزه دیگر از اسب هم استفاده چندانی نمی‌شود.

— گل بانو که توهم‌ها را بار قاطر کرده بود...» [ص ۶]

— «دو نفری، کیسه جو را به سختی از پشت قاطر پایین آوردند.» [ص ۷]

— «... به دنبال قاطر از خانه بیرون رفت.» [ص ۷]

— «قاطر راه شالیزار را بلد بود.» [ص ۷]

در جایی دیگر می‌خوانیم: «امیر، در پایین کومه، تپاله‌های گاو را بود می‌داد، تا حشره‌های موزی تار و مار شوند،...» [ص ۲۳] نویسنده محترم می‌بایستی با تحقیق بیشتر، در می‌یافت که تپاله (تپاله) را می‌سوزانند نه این که آن را بود می‌دهند. عمل بود دادن مترادف مفهوم بودمی ماهی یا برنج است و با سوزاندن تفاوت دارد. همچنین ایشان باید می‌دانست که سوزاندن تپاله عموماً مربوط به روستاهای شمال غرب، مرکزی، غرب و جنوب کشور است و در گیلان رسم نیست. سوزاندن چوب و استفاده از بود آن برای فراری دادن حشره‌ها، منظور ایشان را برآورده می‌کند.

در جایی دیگر می‌خوانیم: «مشهدی قربان، تفنگ

در مورد این شعر باید اضافه کنیم که معنی ارائه شده (ترجمه فارسی) آن در پی نوشت آخر کتاب [شماره ۱۳] نادرست است. مفهوم شعر به فارسی چنین است:

«در شالیزار، علف هرز رویده، من دیوانه شده‌ام دیوانه

...

خدای بزرگ (عزیز) به بازوانم نیرو بده
شالیزار را آباد کنم تا دشمن کور شود.»

در مورد رسم الخط واژگان گیاهی مورد استفاده در کتاب و رابطه مفهومی ارائه شده در پی نوشت آخر آن باید گفت که کژیهای فاحشی به چشم می‌خورد:

۱- ورزاو [ص ۵] باید ورزو یا ورزا نوشته می‌شد و معنی آن گاو تر است نه گاو ماده [شماره ۲ پی‌نوشت]. به گاو ماده لیشه یا لیشه می‌گویند.

۲- بهجار [ص ۱۰] باید بجار نوشته می‌شد و معنی آن صرفاً مزرعه نیست [شماره ۱۱ پی‌نوشت] و حتماً باید مزرعه برنج نوشته می‌شد.

۳- نوه [ص ۲۶] باید نره یا داره نوشته می‌شد و معنی آن صرفاً داس نیست [شماره ۱۷ پی‌نوشت] بلکه نوعی داس مخصوص با لبه‌ای دندانه‌دار برای بریدن ساقه‌های برنج است. در گیلان از داس برای بریدن شاخه‌های برختان استفاده می‌شود.

در خصوص پی‌نوشت کتاب نیز افزون بر رسم الخط غلط، ارائه معانی غلط یا ناکافی نیز به چشم می‌خورد. مثلاً معنی عبارت قرضاً قرضی که همکاری در زراعت بدون گرفتن پول و به شرط ارائه کار یا خدمات مشابه بین دو طرف است و طمع کاری هم نامیده می‌شود، بسپار ضعیف و ناپسند است.

همچنین به واژه‌هایی نظیر: ضماد، کرت، قنداق، شب پایی و تپاله (تپاله) برمی‌خوریم که اختصاص به گویش گیاهی نداشته و کاربرد عام و کشوری دارند. در حالی که واژه‌های مثل پوزه مال رفتن معنی نشده است [ص ۷].

سرپرش را به دوش می‌گرفت و بالای کومه می‌ایستاد و ...» [ص ۲۳]. در تمام گیلان، کومه‌های مخصوص شب پای میزار برنج یا باغهای صیفی، به گونه‌ای ساخته می‌شوند که امکان ایستادن و نهدوری در آنها بسیار کم و یا حتی غیرممکن است. این کومه‌ها از کف تا سقف ارتفاع اندکی دارند و فقط می‌توان روی قسمت کفی آن نشست یا خوابید.

البته این اشکال را می‌توان نوعی لغزش قلم دانست و از آن گذشت، اما دریغ که در هیچ تصویری، نمایی از کومه به کوپکان نشان داده نشده است.

نثر کتاب، ساده و بی‌پیرایه است و همخوانی جالبی با زندگی واقعی شخصیت‌های داستان دارد. گذشته از نوعی شتابزدگی که در رسانش پیام دیده می‌شود، گهگاه لغزش‌های نگارشی نور از انتظاری دیده می‌شود که یکسستی متن را خنثی‌دار می‌سازد:

«صدای غیژ غیژ موتور می‌آمد.» [ص ۵] که کاملاً با صدای موتور تیلر فرق دارد.

«موتور، مثل ورزایی قوی پیش می‌رفت و دندان‌هایش، دل زمین را شکافت می‌داد.» [ص ۵] که بهتر بود می‌نوشتند: (... دندان‌چرخ‌هایش، دل شالیزار را می‌شکافت).

«بقچه‌ها را برداشت و به تاخت از خانه بیرون رفت.» [ص ۸] استفاده از صفت تاخت برای دویدن کوپکا!

«صنوبر بقچه را باز کرد.» [ص ۸] در حالی که باید می‌شد: ... بقچه‌ها را باز کرد چون غذا را در دو بقچه پیچیده بودند.

«... امروز تو سخت هست و همه ...» استفاده از فعل ربط «هست»!

«چه شد، مار گازت گرفت؟» [ص ۱۶] البته ناگفته پیداست که مارنیش می‌زند.

همچنین کتاب شالیزار سبز، از نواقص فنی بی‌شماری رنج می‌برد که عبارتند از:

۱- عدم ویرایش متن (اگر هم ویرایش شده باشد،

کاملاً ابتدایی بوده است).

۲- عدم استفاده بجا و کاربرد نادرست و گاه غلط نشانگان فارسی در سراسر متن.

۳- محل نامناسب بسم‌الله الرحمن الرحیم.

۴- ریختگی کلمات و عدم نظارت دقیق بر چاپ آنها.

۵- کجلی تصاویر و عدم نظارت دقیق بر لیتوگرافی آنها.

۶- برین پی‌نوشت! به انتهای کتاب که افزون بر گسیختگی مطالعه و تداوم آن، مفهوم پی‌نوشت را نیز مخوش می‌کند.

این موارد، اگر چه کار کانون پرورش فکری کوپکان و نوجوانان را به عنوان پیش‌کسوت نشر کتاب برای کوپک و نوجوان، به زیره نره‌بین می‌برد، اما از انتظارات بحق جامعه پدیدآورندگان کتاب کوپک و نوجوان و مخاطبان علاقه‌مند چیزی نمی‌کاهد. امید است که در چاپ‌های بعدی، تجدید نظر کاملی در زمینه‌های یاد شده صورت پذیرد.

تصاویر کتاب نیز اگر چه در برگزیده بسیاری از خصوصیات اقلیمی و مردم شناختی محل داستان است و با حال و هوای زمان داستان همخوانی دارد، اما کاری ضعیف و پایین‌تر از حد متوسط ارزیابی می‌شود. تصاویر این کتاب از اشکالاتی نظیر آنچه که در زیر به آنها اشاره می‌شود، رنج می‌برد.

۱- وجود کویسغندان یا گاوها! در شالیزار آماده کشت [ص ۸] که مناسبتی با زمان و واقعیت داستان ندارد.

۲- تبدیل بی‌دلیل (از نظر حوادث و طول زمان داستان) خانه‌های گالی‌پوش به خانه‌های دارای سقف شیروانی و مدرن. [تصاویر تا صفحه ۱۰ مقایسه شود با تصاویر از صفحه ۱۸ به بعد].

۳- وجود جاجیم در اتاق گل بی بی [ص ۱۴] که مناسبتی با واقعیت ندارد.

در مجموع، کتاب شالیزار سبز، کاری متوسط و شتابزده است که می‌توانست با کمی دقت و حوصله بیشتر، به اثری خوب و به یادماندنی تبدیل شود.